

"ای امة الله اگر از منزل پرسی، سجن، و اگر از غذا پرسی، محن و بلایا، و اگر از جسد پرسی، در ضعف، و اگر از روح پرسی، در سرور و فرحی که مقابله نمی نماید بآن سرور من علی الارض..."

روایت مظلومیت از لسان عظمت

ناصر نبیلی

راقم این رساله و نگارنده این مقاله افتخار دارد که به مناسبت دویستمین سالگرد میلاد جمال اقدس ابهی، در باره یکی از مهمترین جلوه‌های حیات آن محبوب بی‌همتا، یعنی مظلومیت «مظهر مظلومیت کبری» مطالبی را بنگارد و تقدیم خوانندگان آن نماید. امید آن است که این قلم ناتوان بتواند تا حدی بیان کننده این جلوه از حیات «مظلوم آفاق» باشد. عنوان این مقاله «روایت مظلومیت از لسان عظمت» است، یعنی حکایت مظلومیت جمال قدم جل ذکره الاعظم از زبان خود ایشان و در آثار مبارکه حضرتشان، چرا که همان گونه که در این مقاله خواهد آمد، جز خود آن حضرت احدی قادر نیست که مراتب این مظلومیت را درک کند و روایت نماید.

مظلومیت مظاهر الهیه

میدانیم که کلمه مظلومیت به معنای تحمل ظلم و حمل آن است و ظلم از نظر مفهومی جنبه ای سلبی، و از جنبه وجودی، وجودی عدمی دارد، یعنی ظلم عدم عدل است و عدل مطابق تعریفی قدیمی که حضرت بهاءالله در یکی از آثار مبارکه آن راتائید فرموده اند «عطاء کل ذی حق حقه» است.^۱ بنابر این ظلم عبارت است از عدم اعطاء حق به صاحب حق و از میان بردن و ضایع نمودن و سلب آن است. لذا میزان مظلومیت هر ذی حقی بستگی به میزان حقی دارد که صاحب آن است و از او باز ستانده شده است. مطابق اعتقادات اهل بهاء در مورد مظاهر الهی، ایشان مشیت اولیه و سبب و علت آفرینش عالم امکان هستند و مظهر «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» اند، و در حقیقت صاحب تمامی حق و نفس حق هستند. بنابر این هر امری که بر خلاف اراده ایشان که عین حق است از سوی هر کس در عالم امکان سر زند ستمی است که بر ایشان که صاحب اصلی حق هستند وارد می‌آید و البته این مظالم وارده بر مظاهر الهیه درجاتی گوناگون و متفاوت دارند. از جهتی دیگر از آن جا که ایشان مشیت اولیه و واسطه خلقت و علت خلق هستند، مطابق نظر حکما به معلول خود یعنی عالم امکان، «علاقه علیت»^۲ دارند و البته در سلسله درجات این علانق، تعلق ایشان به عالم انسان و دوستان حضرت یزدان شأن دیگری دارد، علاقه ای که حضرت عبدالبهاء در بیان رابطه بین حق و خلق، آن را تحت عنوان «تعلق حق به خلق» ذکر فرموده اند،^۳ علاقه ای که شدید و در نهایت درجه ممکن است و حضرت عبدالبهاء در مناجاتی در باره آن چنین فرمایند «از من به من مهربان تری، محبتت پیشتر و بیشتر...»، یعنی این تعلق حق به خلق حتی شدیدتر از تعلقی است

که خود ما به خودمان داریم، چرا که او از ما به ما مهربان‌تر است، لذا ستمی را که ما بر خودمان روا می‌داریم بر او گران‌تر می‌آید تا بر ما. در اینجا باید گفت که نه تنها مظلومی که در عالم وجود بر همه مظلومین وارد می‌آید پیامبران را به اندوهی بی‌انتهای دچار مینماید بلکه حتی ضری و صدمه‌ای که بابت ارتکاب این ظلم بر خود ظالم وارد می‌آید حزنی شدید متوجه مظهر ظهور می‌نماید چرا که او در هر حال به همه مخلوقات خویش چه بی‌گناه و چه گناهکار، چه عاصی و چه مطیع تعلق خاطر دارد و رحمت و واسعۀ خود را از ایشان دریغ نمی‌دارد، چنان چه در بارۀ این معنا در مناجاتی چنین می‌فرماید: «... توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمتت بر شریف و وضعی باریده و اشراقات آفتاب بخششت بر عاصی و مطیع تابیده.»^۴ همچنین میتوان مظاهر این محبت و رحمت عام را در آثار مبارکۀ دیگری آن جا که آن حضرت مظلومیت خود را روایت مینمایند ملاحظه نمود. مثلاً در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه که مظلوم او بر مظلوم آفاق شهرۀ آفاق است و در لوح مریم آن حضرت او را ظالم عجم مینامند می‌فرماید «ان الذین حولک یحبونک لانفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما اراد الا ان یقربک الی مقر الفضل و یقلبک الی یمین العدل و کان ربک علی ما اقول شهیداً» (یعنی کسانی که پیرامون تو هستند تو را به خاطر خودشان دوست دارند و من تو را به خاطر خودت دوست دارم و از این دوست داشتن اراده‌ای ندارم جز آن که تو را به جایگاه فضل نزدیک گردانم و به سوی دادگری هدایتت نمایم و بر آن چه که می‌گویم پروردگار تو گواه است). بی تردید آن حضرت همان گونه که در بسیاری از بیانات مبارکۀ خویش فرموده اند هیچ گونه مدافعه‌ای با امثال ناصرالدین شاه نداشته‌اند، چنان چه در بیانی در این خصوص چنین می‌فرمایند «... سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم با احدی مدافعه ننموده، کل بر این فقره شاهد و گواهند.»^۵ نصایح قلم اعلیٰ در آثار مبارکۀ خطاب به ظالمان ارض از امرا گرفته تا علما و اظهار امید آن حضرت بر این که ایشان به حق اقبال نمایند نشان از آن دارد که حضرتشان به جمیع نظر عنایت داشتند و نگران حال آنان و جامعۀ بشری بودند.

نکته‌ای را که در اینجا باید یاد آور شد این است که هم چنان که مظلومیت مظاهر مقدسه به تعلق ایشان به عالم امکان مرتبط است، مظلومیت ما هم تابعی از تعلق ما به جهان هستی به طور عموم، و عالم انسان و دوستان حق به نحو خاص است.

نکته کلی مهم دیگری را که در بارۀ مظلومیت مظاهر مقدسه باید بیان نمود این است که همچنان که در عرصۀ هستی این مظلومیت اندازه و نهایی ندارد و بی‌انتهای است در عرصۀ زمان هم ابتدا و انتهایی برای آن متصور نیست و این مظلومیت متعلق به همه اعصار است، هم چنان که در آثار مبارکۀ او که در این مقاله ذکر خواهند شد، مظلومیت هر یک از این مظاهر ظهور به منزله مظلومیت همه آنها در طول تاریخ بوده و هست.

شاید بتوان با این توضیح مختصر و ذکر کلیاتی در بارۀ مظلومیت مظاهر الهیه تا حدی با نگاهی بشری به عظمت و نامتناهی بودن این مظلومیت و مراتب آن پی برد. باید اذعان نمود که پی بردن به کیفیت آن کما هو حقۀ برای ما که در رتبۀ خلق هستیم امکان‌پذیر نیست و ادراک این مقام و شریک بودن در احساس این مظلومیت شناختی قلبی و ماوراء

عقل منطقی لازم دارد که تعمق در آثار مبارکه آنجا که روایت این مظلومیت میشود میتواند تا حدی این شناخت را برای ما فراهم آورد. مظلوم آفاق در آثار مبارکه خویش در موارد متعددی تصریح مینمایند که احدی نمی‌تواند به حقیقت مظلومیت ایشان پی برد. از جمله در بیانی در این باره می‌فرمایند «**لا يعلم ماورد علينا الا الله العزيز العليم**»^۶

جمال ابهی مظهر مظلومیت کبری^۱

اما بعد از این بحث کلی در باره مظلومیت مظاهر الهیه، باید گفت مظلومیت مظهر ظهور الهی در این دور یزدانی دارای جوانب و وجوهی است که در ادیان گذشته سابقه و نظیر و مثیلی ندارد. می‌دانیم در میان پیروان ادیان الهی و در کتب آسمانی هر یک از مظاهر ظهور به لقبی خاص مشهور و مخصص هستند، از جمله حضرت ابراهیم به «خلیل»، حضرت موسی به «کلیم»، حضرت مسیح به «روح»، و حضرت محمد به «حبیب»، که هر یک از این القاب نمایانگر جنبه‌های برجسته‌ای از شیوه زندگی و سیره این مظاهر الهیه بوده است. اما در این دور یزدانی، مظهر ظهور کلی الهی و موعود جمیع ادیان در بسیاری از آثار مقدسه خود، خویشتن را به لقب «مظلوم» ملقب، و به این اسم موسوم و به این صفت موصوف فرموده است، چه در بیاناتی که در ارتباط مستقیم با مظلومیت آن حضرت بوده اند، مثلاً آنجا که در کتاب عهدی، مقصود خود را با عنوان «مظلوم» از حمل شتاد بیان می‌فرمایند و یا در بیاناتی که موضوع آنها ارتباط مستقیمی با مقام مظلومیت ایشان ندارند، مثلاً آنجا که می‌فرمایند «... یا عبدالوهاب علیک بهانی، این که سؤال از بقای روح نمودی **این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن...**»^۷ این که چرا در این بیان، جمال قدم از مظلومیت خود مایه می‌گذارند و از مقام و موضع مظلومیت خویش شهادت بر بقای روح میدهند و نه از جایگاه جلال و جبروت خود، لایق تعمق بسیار است و البته باید دلیل آن را در آثار مظلومیت جستجو نمود. در اینجا باید گفت که آن حضرت نه تنها در دفعات پر شماری در آثار مبارکه خویش، خود را «مظلوم» و یا «مظلوم آفاق» و یا «مظهر مظلومیت کبری» خطاب فرموده اند بلکه بخش قابل توجهی از آثار خود نظیر لوح حوریه، لوح ملاح‌القدس، لوح مریم، و لوح احتراق و بعضی دیگر از آثار مبارکه را به صورت ویژه، به شرح بلایای وارده بر خود و حکایت مظلومیت خویش اختصاص داده اند و در بخش‌های عمده‌ای از الواح دیگری مانند لوح شیخ و الواح ملوک و در بسیاری دیگر از الواح مبارکه، به روایت این مظلومیت پرداخته اند، و این مطلب نشان از اهمیت فوق‌العاده این روایت دارد.

در اینجا و در پاسخ به این پرسش که چرا جمال ابهی در بیشتر موارد در آثار مبارکه خود را به این عنوان، یعنی «مظلوم»، نام نهاده اند، باید گفت که هر چند همه مظاهر الهیه در طول تاریخ «مظلوم» بوده اند و برای انجام رسالت خویش رنج‌های جان‌کاه تحمل نموده اند و حتی بعضی در این راه جان داده اند، اما آن چه که باعث می‌شود که جمال اقدس ابهی خود را با این اسم مسمی مینمایند و به این نام می‌نامند، شدت و حدت و عظمت بی سابقه مظلومیتی است که آن حضرت در ابعاد مختلف و گوناگون در حیات خویش تحمل فرموده اند و البته همان گونه که می‌دانیم بی‌سابقه بودن این مظلومیت در رابطه با ظلم بی

سابقه ای است که در این دور، عالم وجود را در بر گرفته است. این که در اینجا ذکر می شود «عالم وجود» برای این است که فی المثل در هیچ دورانی در تاریخ بشر ظلمی را که اکنون بر محیط زیست ما وارد شده است، وارد نیامده. مظلوم آفاق در آثار متعددی از جمله «پنج کنز» آن جا که می فرمایند "... آمده ام در این عالم پر آلایش که از **ظلم ظالمین و تعدی خاننین** باب آسایش بر تمام وجوه مسدود است..." و مقدمه لوح حکمت که در توصیف روزگار خویش می فرمایند "... **فی هذه الايام التي فيها تغبر وجه العدل** ...» و «قد احترق المخلصون» و در دیگر الواح مبارکه، از این ظلم و جور بی سابقه سخن می گویند و بالطبع این مظلومیت بی سابقه در رابطه با این چنین ظلم بی سابقه ای است که عالم را در بر گرفته. آن حضرت در آثار پر شماری از بی پیشینه بودن مظلومیت خود از وجوه مختلف، چه از نظر «شدت» و چه از جهت «تنوع» و چه از جنبه «استمرار» آن، یاد می نمایند. از جمله در زیارت نامه آن حضرت که مأخوذ از آثار خود ایشان است در این خصوص چنین می فرمایند "**اشهد بان ما رات عين الابداع مظلوم شبهك**" یعنی گواهی میدهم به این که چشم ابداع مظلومی چون تو را ندید. همچنین در توصیف شدت بلایا و مظالم وارده بر حضرتشان در لوح «شیخ نجفی» شعری را شاهد آورده و می فرماید "**او حزنی ما یعقوب بث اقله و کل بلا ایوب بعض بلیتی**" یعنی آن چه از احزان یعقوب که شایع است جزو کمترین احزان من بود و تمام بلایای ایوب بخش کوچکی از بلایای من است. و در جایی دیگر از این لوح می فرمایند "**یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آن چه که شبهه و مثل نداشته و کل را بکمال تسلیم و رضا لاجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم.**" ملاحظه می کنیم که در این بیان کوتاه و مختصر حضرت بهاء الله هم بی مثل بودن مظلومیت خویش را توصیف می فرمایند و هم مراتب قبول و رضای خود را برای تحمل آن، و هم مقصد از قبول این مظلومیت را بیان می فرمایند. در جایی دیگر در همین لوح، در باره مظالم و بلایای وارد بر خود می فرمایند "**و لا یخفی علی اهل البصر و الناظرین الی المنظر الاکبر بانی فی اکثر ایامی کنت کعبد جالس تحت سیف علق بخیط واحد و لا یدری متی ینزل. اینزل فی الحین او بعد حین. و فی کل ذالک نشکر الله رب العالمین**" می فرمایند: بر اهل بصر و ناظرین به سوی منظر اکبر (یعنی نفس مقدس خودشان) پنهان نماند این که من در بیشتر روزهای زندگیم مانند بنده ای بودم که زیر شمشیری نشسته است که به یک رشته باریک نخ آویزان شده است و نمی داند که این شمشیر، این لحظه فرود می آید یا لحظه دیگر، و در همه آن لحظات، خداوند و پروردگار جهانیان را شکر می کنم. ملا حظه می فرمائید که در این بیان آن حضرت چگونه بر استمرار این بلایا و لا یقطع بودن آن در زمان حیاتشان، تأکید می فرمایند.

در لوح مریم هم آن حضرت در قسمت های مختلفی از این لوح، به توصیف شدت و عظمت و استمرار مظلومیت خود پرداخته و چنین می فرمایند "**ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود و از سحاب قضا امطار بلا فی کل حین بر این جمال مبین باریده ...**" در این بیان، جمال جانان در توصیف شدت مظلومیتشان، مظلومیت «اسم اول» خود را که بنا به فرموده حضرت ولی امر الله مقصود حضرت نقطه

اولی است،^۸ نسبت به مظلومیت خویش محو میانگارانند، حال آن که مظلومیت آن حضرت هم مطابق آن چه که در زیارتنامه مشترک ذکر شده است، از اول ابداع شبه و مثلی نداشته. این که با وجود این، چرا مظلومیت مظلوم آفاق مظلومیت اسم اول ایشان را از لوح امکان محو مینماید دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که در حقیقت، خود مظهر مظلومیت کبری از آن آگاه است. از جمله این دلایل می‌تواند طولانی بودن دوران رسالت حضرت بهاءالله نسبت به دوران حضرت رب اعلیٰ باشد که همراه با بلایای لا تحصی بود و شاید یک وجه دیگر آن این باشد که مظالمی که از جانب خویشان و بستگان و نزدیکان مظلوم آفاق بر آن حضرت وارد آمدند و برای ایشان بسیار ناگوار و دردآور بودند بر حضرت اعلیٰ وارد نیامد و افراد خاندان افغان نه تنها با امر آن حضرت مخالفتی ننمودند بلکه اکثریت ایشان به امر مبارک ایمان آوردند و بر عهد و پیمان الهی ثابت ماندند و بعضی از ایشان مانند «حاج سید جواد شیرازی» و «میرزای شیرازی» که رسماً در جرگه پیروان امر بابی نبودند در خفا به حمایت امر آن حضرت پرداختند.

توجه داشته باشیم که مطلع و عنوان این لوح مبارک «**هوالمحزون فی حزنی**» است، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق آثار مبارکه با ذکر اسماء الهیه آغاز می‌شوند مانند «**هوالمحزون فی حزنی**» و یا «**تعالی الله شأنه العظمة و الاقتدار**» یا «**تعالی شأنه حکمت و البیان**»، اما در مطلع این لوح، خداوند با عنوان «**هو المحزون فی حزنی**» یاد میشود و این عنوان، خود نشان از اندوه مقدس و بی‌کران حضرت بهاءالله ناشی از بلایای وارده برایشان را دارد، اندوهی که خدا را در این غم بی‌انتهای مظهر ظهور خویش، شریک خود گردانیده است. به راستی بر سر مظلوم آفاق چه آمده است که خداوندی که در آثار مبارکه از جمله لوح احتراق «**بهجت العالمین**» و مصدر سرور جهانیان است در اینجا اینچنین محزون و اندوهگین است. در بیانی دیگر در این لوح می‌فرمایند «**قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند...**» و در قسمتی دیگر از آن، در توصیف شدت بلایای وارده بر خود می‌فرمایند «**تالله حملت مالا یحمله الابحار و الامواج و الاثمار و لا ما کان و ما یکون...**» یعنی سوگند به خداوند حمل نمودم آن چه را که نه دریاها و امواج و اثمار و نه آن چه که بود و هست تحمل نمود. و در جایی دیگر در توصیف عظمت مظلومیت و اندوه بی‌انتهای خویش می‌فرمایند «**ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که به هیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته**» و بالاخره در توصیف شریک بودنشان در مظلومیت همه مظاهر الهیه می‌فرمایند «**... وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر، وقتی در نارم افکندند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذالک فعلوا ابنا المشرکون.**»

ملاحظه می‌فرمائید که در این لوح یک جا می‌فرمایند که خلیل به خاطر درد من خود را در نار افکند و جای دیگر می‌فرمایند من خود خلیل بودم که در نار افکنده شدم و این همان مطلبی است که در مقدمه این مقاله ذکر شد، یعنی این که مظلومیت مظاهر ظهور، محدودیت زمانی ندارد و در اینجا گویی که این مظهر ظهور کلی الهی در ظهور مظلومیت خویش نه تنها بار مظالم عصر خود بلکه ثقل همه ستم‌هایی را که بر کلیه مظاهر الهیه در ادوار ماضیه رفته است کلهم و به تنهایی بر دوش میکشد و مظهر کلیه

مظلومیت همه مظاهر الهیه است. پس عجب نیست اگر تصور نمایم که کلمه «مظلوم» در حال و آینده جهان و در میان پیروان ادیان لقب اصلی شارع این امر اعظم باشد که خود برای خود اختیار نموده است.

از دیگر آثار مبارکه ای که جمال اقدس ابهی^۱ در آن در قالب یک رویا به نحو تاثرانگیز و شگفت‌آوری از بلایا و مصائب و مظلومیت بی‌منت‌های خویش سخن می‌گویند، لوح مبارک «حوریه» است. مطابق آن چه که در این لوح، لسان عظمت از مظلومیت خود روایت می‌نماید، هنگامی که حوریه بهشتی از یکی از غرفات فردوس خارج می‌شود و در برابر ایشان جلوه می‌نماید و با حضرت‌نشان مواجه می‌گردد و روبروی آن حضرت می‌ایستد و بر چهره مبارک می‌نگرد، آثار حزن شدیدی را در چهره آن حضرت مشاهده می‌کند و خطاب به ایشان می‌گوید "اجد فیک من آثار الحزن الذی ما شهدت فی احد دونک کانی اری بان الامکان قد حزن بحزنک ...". حوریه می‌گوید در تو نشانه‌های اندوهی را می‌ابم که در هیچ کس بجز تو ندیدم، مثل این که عالم امکان به حزن تو محزون شده است. او هیکل مبارک را قسم می‌دهد که راز غم خود را برایش افشاء نمایند و آن حضرت روایت می‌فرماید که در جواب او فرمودند: "قلت لها لا تسئلی فی ذلک لانک لن تستطعی ان تسمعی منی فی حزنی ولو کان اقل من الحرف ذکرا." یعنی به او گفتم در این باره از من چیزی مپرس برای اینکه تو هرگز توانائی و استطاعت آن را نداری که درباره اندوه من چیزی بشنوی، ولو آن که کمتر از یک حرف باشد. با تفکر در این بیان مبارک شاید بتوانیم تا حدی به عظمت حزنی پی ببریم که در اثر مظالم وارده بر ایشان، بر آن حضرت وارد آمد به شأنی که حتی حوریه هم که نزدیک‌ترین به ایشان و مظهر صفات و اسماء خود آن حضرت است، طاقت شنیدن حرفی از آن را ندارد. در ادامه مظلوم آفاق خطاب به حوریه می‌فرماید "ثم اقسامک بالله المقتر المهیمن القیوم بان ترفعی یدک عنی و اترکینی وحده ثم ارجعی الی محلک فی الفردوس و لا تسئلی فیما لا اقدر ان اذکر لک ولو کان اقل من الحرف رمزا." یعنی سپس سوگند میدهم تو را به خداوند مقدر و مهیمن و قیوم، به این که دست از من برداری و من را تنها بگذاری و رها کنی و سپس به محل خود در فردوس برگردی و از آن چه که قادر نیستم برای تو ذکر نمایم، ولو کمتر از حرفی از آن راز را، از من نپرسی. در این جا جمال ابهی از اندوه راز گونه ای سخن می‌گویند که نه خود می‌خواهند که از آن سخن گویند و نه حوریه قادر به شنیدن شرح آن است. در ادامه این لوح مبارک، حضرت بهاء‌الله در توصیف نشانه های ناشی از بلایای وارده بر ایشان چند نشان را که حوریه در وجود مبارکشان یافته است، به این شرح بیان می‌فرماید «تزلزل سری، حنین قلبی، تصرخ کینونتی، احتراق عظمی، ترجف جلدی، اضطراب نفسی، تبلیل جسمی» یعنی لرزش درون من، ناله دل من، سوزش استخوان من، از جای برکنده شدن پوست من، پریشانی نفس من، و پاره پاره شدن کالبد من. سپس در ادامه شرح این گفت و گو با حوریه، جمال قدم برای این که او را متوجه عظمت حزن و اندوه خویشتن نمایند، می‌فرماید "قلت لها فو حزنی الذی ما اتاه من سرور لا تسئلی من شینی فنظری الی قلبی لیظهر لک ماتطلبین" یعنی به حوریه گفتم سوگند به آن اندوهی که برای آن شادمانی در پی نمی‌آید هیچ چیز از من مپرس. پس

نگاه کن به قلب من برای آن که آن چه در جست و جوی آن هستی برای تو آشکار شود. ملاحظه می‌فرمائید که در این جا جمال ابهی^۱ به اندوه خویش قسم یاد می‌نماید، اندوهی که در راه خدا بر ایشان وارد شده، لذا تقدس یافته است. اما مطابق آن چه که در ادامه این لوح شرح داده شده، حوریه هر قدر که در وجود مبارک تفحص می‌کند قلبی نمی‌یابد. لذا به جمال قدم می‌گوید **"کلما تفحصت ما وجدت فیک من قلب لا طلع منه امرک."** یعنی هر چه تفحص نمودم در تو قلبی نیافتم تا به واسطه آن از حال تو باخبر شوم. پس از این، جمال قدم در توصیف اندوه بی‌کرانی که حوریه با آن روبرو می‌گردد و شرح مواجهه خود با او، صحنه بسیار تأثر انگیز و دراماتیکی را ترسیم نموده و می‌فرماید **"فلما سمعت رفعت رأسها و وجدت عینها فاضتا من الدم کان البحور ظهرت من قطره من دموعها. فلما وقعت عینا علی عینی قد اخذ البكاء زمام الصبر عنها وضجت بضجیح لن اقدر ان اذکره او اصفه الی ان بکیت ببکائها و رفعت یدیها الی کتفی و وضعت یدی الی کتفیها و بکینا بما لا عد له بحیث لا یحصیه زمان و لا ازل و لا ابد و لا حقب و لا عهد..."** یعنی چون این سخن حوریه را شنیدم، سرش را بلند کردم و آنگاه دو چشمش را پر از خون یافتم، مانند این که دریاها از قطره ای از اشک‌های (خونین) او پدید آمدند. پس هنگامی که دو چشمش بر چشم من افتاد و نگاه ما در هم آمیخت گریه عنان صبر را از او گرفت و ضجه نمود، ضجه ای که قادر نیستم آن را ذکر نمایم و یا وصف کنم، تا این که من هم با گریه او به گریه افتادم و دستش را بر روی شانه ام نهادم و دست خودم را بر شانه او گذاشتم و هر دو با هم گریستیم، گریستنی که معادلی برای آن نیست به شانی که برای آن زمانی را نمی‌توان محاسبه نمود، نه ازلی و نه ابدی و نه سالیانی و نه عهدی، یعنی «گریستنی تمام ناشدنی و دائمی که حکایت از غمی بی‌پایان دارد». در ادامه این لوح و شرح این «روایای بقا» ملاحظه می‌کنیم که حوریه نه تنها در وجود مبارک قلبی را مشاهده نمی‌نماید بلکه هر چقدر که جستجو میکند در هیکل آن حضرت، کبدی را هم نمی‌یابد. گوئی که هر دو از شدت آتش بلایا و احزان وارده از اهل نفاق بر مظلوم آفاق، ذوب شده اند و از میان رفته اند. جمال اقدس ابهی^۱ در شرح این رویا منشأ این بلایا و مظالم و در نتیجه احزان وارده بر ایشان را از زبان فرشته مخلوق خود، یعنی حوریه، افشا می‌فرماید، آن جا که حوریه آن جمال بی‌همتا را در منتهای بلا می‌یابد و دیده اش بر جمال آن محبوب دل‌ربا گشوده میشود و خطاب به آن جمال ازلی می‌فرماید **"قد اجد منک رانحه المحبوب وانت محبوب العالمین. لو انت، هو لم تغیر وجهک الجمیل اهذا من ملاء الفرقان او من اهل البیان فوا حسره للخلائق اجمعین."** یعنی همانا من از تو بوی خوش و رائحه محبوب را می‌شنوم. اگر تو او هستی (یعنی محبوب زیبای من هستی) پس چرا روی زیبای تو دگرگون شده است؟ آیا این «به خاطر بلایای وارده» از اهل اسلام و پیروان فرقان است، یا از اهل بیان؟ پس حسرت فراوان بر همه خلائق باد. آن چه که ذکر شد مختصری بود از آن چه که لسان عظمت از مظلومیت خود در این رویا روایت و حکایت فرموده است.

حزب مظلوم

اما بعد از آن چه که در باره مراتب مظلومیت مظلوم آفاق و عظمت این مظلومیت و مراتب دیگر آن ذکر شد، تذکر این مطلب برای ما پیروان آن حضرت حائز اهمیت بسیار است که جمال قدم نه تنها خود را مظلوم آفاق خوانده است، بلکه در بسیاری از بیانات مبارکه خویش پیروان راستین خود را «حزب مظلوم» نام نهاده است و آنان را به این صفت خاصه خود، متصف و مفتخر و متباهی فرموده است. نامیدن اهل بهاء به عنوان حزب مظلوم از جانب جمال اقدس ابهی هم حکایت از انتساب پیروان آنین بهائی به نام آن حضرت دارد و هم به تبع آن نشان از آن دارد که این پیروان هم باید متصف به صفت مظلومیت حقیقی باشند تا بتوانند عضوی از اعضاء این حزب باشند و البته که این تسمیه و این اتصاف در نظر اهل انصاف، بار گران و ثقل عظیمی را بر دوش اهل بهاء گذاشته است که همانا بر آوردن خواسته و انتظار حق از بندگان خود، یعنی متصف شدن ایشان به صفت مظلومیت حقیقی است.

باید گفت که در آثار مبارکه در موارد عدیده ای جمال قدم نه تنها به مظلومیت پیروان خود شهادت داده اند، بلکه این مظلومیت را هم مانند مظلومیت خود در تاریخ بشر «بی نظیر و بی مثل دانسته اند.» از جمله در یکی از الواح مبارکه در این باره می‌فرمایند: "از صبر و سکون و تسلیم و رضا مظاهر عدل شده اند و در اصطبار بمقامی رسیده اند که کشته شده اند و نکشته اند، مع آن که بر مظلوم‌های ارض وارد شد آن چه که تاریخ عالم شبیه آن را ذکر ننموده و چشم امم مثلش را ندیده." و در اینجا باید بر این نکته اشاره نمود که به نظر می‌رسد مقصد اصلی از برگزاری بزرگداشت‌هایی چون دویستمین سالگرد میلاد جمال اقدس ابهی باید بمنصه ظهور رسیدن و تحقق انتظاراتی باشد که آن حضرت از بندگان خود داشته و دارد و از جمله بزرگترین این انتظارات متصف شدن این بندگان به صفت مظلومیت حقیقی است و برای متصف شدن به چنین صفتی و دارا بودن چنین منفیتی باید نسبت به این مفهوم یعنی مظلومیت، شناخت و عرفان کافی حاصل نمود و وجوه مختلف این معنا را دریافت، و البته تنها راه رسیدن به این شناخت مشاهده تجلی این مظلومیت در مرآت تامه و مجلی اسماء و صفات حق یعنی مظهر مظلومیت کبری است. بنابر این برای رسیدن به مراتب بینش و عمل که مقصد غائی از مطالعات و تحقیقات بهائی است لازم است تا سعی کنیم تا آنجا که میتوانیم وجوه مختلف مفهوم این مظلومیت حقیقی را دریابیم و بفهمیم و به موجب این درک و فهم عمل نماییم تا آن وقت بتوانیم عضو حقیقی حزب مظلوم باشیم.

وجوه مختلفه مفهوم مظلومیت

یکی از وجوه بارز و شاخصه‌های مظلومیت حقیقی، «مقبولیت و محبوبیت» آن در نزد حق است. در این خصوص می‌توانیم به بیان مشهوری از لسان عظمت ناظر باشیم که خطاب به یکی از پیروان خویش چنین می‌فرمایند: "محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است و قدر این مظلومیت را دانسته، تو هم بدان. لعمرالله مظلومیت بسیار محبوب است. کوثر عرفان رحمن را پنهانی بنوش و قدر بدان. ایام غلبه ظاهریه خواهد آمد،

ولکن این لذت را نخواهد داشت. و اگر درست ملاحظه کنی، عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمایی. این است بیان اعلیٰ که از قلم اعلیٰ جاری شد. طوبی لک بما فزت به.^{۱۰} در این بیان مبارک در رابطه با مفهوم مظلومیت به چند نکته مهم میتوان پی برد. نخست آن که مظلومیت در نزد حق بسیار محبوب است. دوم، در این مظلومیت لذت و حلاوتی است که در ایام غلبه و قدرت ظاهریه نخواهد بود. و سوم، در همان حالت مذکوره، یعنی مظلومیت، میتوان عظمت امر را مشاهده نمود. خلاصه بر طبق این بیان مبارک سه خصیصه محبوبیت و لذت و فیض و عظمت را در این حالت مظلومیت میتوان مشاهده نمود. اما چرا مظلومیت محبوب است؟ برای آن میتوان دلایل چندی مطرح نمود. باید گفت که برای ما اهل بهاء اعظم دلیل بر این محبوبیت آن است که محبوب عالمیان و آن که مظهر محبوبیت است آن را بسیار محبوب دانسته است، بر آن شهادت داده است. دوم آن که تجربه بشری محبوبیت مظلومیت را اثبات می‌نماید. برآستی چرا برای میلیون‌ها مسیحی صلیب محبوب و مقدس است و بر آن بوسه میزنند و آن را نماد آئین خویش قرار داده اند؟ برای آن که صلیب جایگاهی بود که مظلومیت مسیح در آن به اوج خود و اعلیٰ درجه آن رسید و در اوج این مظلومیت بود که به ملکوت عروج نمود. یا آن که چرا حضرت نقطه اولیٰ ابلاغ رسالت خود را طی رویائی دریافت میفرمایند که در آن مشاهده میکنند که از خون گلوی بریده امام حسین چند قطره می‌نوشند؟^{۱۱} برای این که این رویا پیام مظلومیت امام حسین را به آن حضرت می‌رساند، مظلومیتی که با رسالت آن مظلوم بی همتا عجین بود. باید گفت که مظلومیت نه تنها لازال در نزد مظاهر مقدسه محبوب بوده است، بلکه حتی در خارج از حوزه دین در نزد بسیاری از شخصیت‌های بزرگ تاریخی و مصلحین اجتماعی همچون سقراط، و نهایتاً همه اندیشمندان هم محبوب بوده و هست و این بحث در باره «محبوبیت مظلومیت» در جامعه بشری و از دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان مانند فیلسوفان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، می‌تواند زمینه بسیار جالبی جهت تحقیق محققین باشد.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که برآستی در این مظلومیت چه فضیلتی نهفته است که سلطان سلاطین عالم خود را به نام نامی آن نام مینهد و آن را محبوب می‌شمارد و حلاوتی را برای آن قائل است که در ایام غلبه ظاهریه خواهد بود؟ آیا همچنان که منظور نظر بسیاری از مردمان و البته از جنبه منفی آن می‌باشد، مظلومیت، مفعولیت و مقهوریت و فروپاشی در برابر ستم است یا آن که مظلومیتی که منظور نظر حق است وجوه متمایزه دیگری دارد؟ و مقاصد دیگری را دنبال مینماید؟ و آن چگونه مظلومیتی است که در نظر حق محبوب است و شیرینی و حلاوت و عظمت دارد؟

در تعریف مظلومیت، میتوان گفت که مظلومیت حقیقی گذشتی آگاهانه و عاشقانه و هدف مند از حق خویشتن در بالاترین مدارج اختیار و اقتدار و اشتیاق است و این اشتیاق تحمل بلا در سبیل خدا که مظلومیت حقیقی را محقق می‌سازد در بیانات مبارکه متعددی تجلی نموده است، از جمله آنجا که می‌فرمایند "انی فدیت بنفسی فی سبیل الله واشتاق البلیا فی حبه ورضانه."^{۱۲} از نظر عرفاء اشتیاق خواستن چیزی است که انسان داشته است و آن را از دست داده است و منتهی درجه خواستن است. جمال ابهی در یکی از الواح مبارکه

اشتیاق خود در تحمل بلا و فدا شدن در سبیل الهی را چنین توصیف می‌فرمایند: "... و انا نسئل الله بان یجری علینا ما یحب و یرضی من حکم القضاء فی عوالم الامضاء و سیظهر ذالک و بعض ما ارادوا لانی انفقتم روحی و نفسی و جسدی فی سبیل محبوبی و اشتیاقی الی الله کاشتیاق العین الی الجمال و الحوت الی الزلال بل ازید من ذالک و اعلی عما یحصی من القلم الاعلی علی الالواح." ^{۱۳} در مقدمه ای بر این بیان، جمال قدم از توطئه هائی پرده بر میدارند که از جانب دشمنان بر علیه ایشان چیده شده است و از خداوند می‌خواهند که به زودی آن چه را مورد رضای او است و بعضی از آن چه که دشمنان در باره ایشان اراده نموده اند در باره ایشان مجری دارد و آن گاه از اشتیاق خود سخن می‌گویند، اشتیاقی که مانند شوق دیده است به دیدن زیبایی، و اشتیاق ماهی است برای رسیدن به آب زلال، بلکه بیشتر از آن است و این اشتیاق بالاتر از آن چیزی است که در الواح مبارکه احصاء شده و از آن یاد گردیده. در قسمتی از لوح سلطان هم حضرت بهاءالله در باره اندوه شدید خود به خاطر بندگان و اشتیاق آن حضرت در جهت تحمل بلا یا به خاطر نجات این بندگان سخن گفته و چنین می‌فرمایند: "... قد استهل مدمعی الی آن بل مضجعی و لیس حزنی لنفسی، تالله رأسی یشتاق الرماح فی حب مولاه و ما مررت علی شجر الا و قد خاطبه فوادی یا لیت قطعت لاسمی و صلب علیک جسدی فی سبیل ربی بما اری الناس فی سکرهم یعمهون ... " (یعنی همانا اشک من به نحوی جاری شد که بستم خیس شد و اندوه من به خاطر خودم نیست. سوگند به خداوند که سر من اشتیاق دارد تا در راه دوستی مولایش بر سر نیزه رود. و من بر هیچ درختی نگزاشتم مگر آن که قلبم آن را مورد خطاب قرار داد که ای کاش به اسم من بریده میشدی (یعنی این که برای من صلیب می‌شدی) و جسد من در راه پروردگارم بر تو مصلوب می‌شد، برای این که مردم را در مستی خود سرگردان نبینم.) بنابر این مظلومیت حقیقی چنین خواستنی و چنین اشتیاقی است، بلا را در سبیل خدا و نه پذیرش ظلم و سر تسلیم نهادن در برابر ستم. به یاد بیاوریم همان نفس مقدسی که لقب مظلوم را برای خود اختیار نمود در بیانی مهیمن برای ظالمان ارض خط و نشان میکشد و مراتب عدم گذشت خویش را در مقابل مظالم حتی احدی از آنان اعلان می‌نماید و بر سر ایشان فریاد می‌زند و می‌فرماید "ای ظالمان ارض، از ظلم دست خود را کوتاه نمائید، زیرا که قسم یاد نمودم که از ظلم احدی نگذرم." او از حق خویشتن می‌گذرد، اما اندک ستمی را بر دیگران روا نمی‌دارد. بنا بر این حق در برابر مظالمی که بر مردم جهان و مظاهر وجود رفته است هرگز کوتاه نیامده است. اما در عین حال گذشتن از حقوق فردی را، که خود او به ما بخشیده است، و فدا نمودن آن چه را که در حقیقت به رسم امانت به ما سپرده است، برای رسیدن به ارزش‌های برتر و اهداف متعالی از ما خواسته است و نه خدای ناخواسته ضایع نمودن و هدر دادن این حقوق را. حضرت بهاءالله در بیانات بسیار به عدم این تضییع تصریح می‌نمایند و از جمله در بیانی می‌فرمایند "در صحیفه بیان این کلمه علیا مسطور و مرقوم بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل الله بر این مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود." ^{۱۴} مظلوم آفاق در بیانی که از قبل به آن اشاره شد مقصود خود را از تحمل بلا یا و قبول مظلومیت در سبیل حق را "اخماد نار ضغینه و بغضا" اعلام نموده و

چنین میفرماید "مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بینات احماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد." ^{۱۵} و می‌دانیم که خاموش نمودن این آتش دشمنی شدید و بغضا خود به جهت وصول به هدف اصلی این دور و کور مبارک، یعنی اتفاق اهل عالم و وحدت عالم انسانی است. بنا بر این علت غائی و مقصد نهائی از قبول مظلومیت را باید هدف عالی تحقق وحدت عالم انسانی بدانیم که محور اصلی تعالیم بهائی است. همان گونه که ملاحظه می‌گردد در این بیان مظلوم آفاق نه تنها حمل شدائد و بلاها و قبول مظلومیت از جانب حضرتشان را به عنوان حجت در ردیف آیات نازل ذکر فرموده اند، بلکه در این بیان، آن را مقدم بر این آیات قرار داده اند، چرا که همان طور که میدانیم آیات بر دو قسم هستند: آیات تدوینی که نوشته میشوند و آیات تکوینی که در عالم کون تحقق خارجی می‌یابند و مظلومیت، اعظم آیت تکوینی مظهر امر الهی است که مظلوم آفاق در آیات تدوینی خود از آن روایت می‌فرماید و البته این روایت در بر دارنده اتمام حجت قاطعی است برای اهل بهاء و مردم دنیا.

یکی دیگر از لوازم این مظلومیتی که منظور نظر حق است قدرت و اقتدار و عظمت است، قدرت و عظمتی که همچنان که در لوح مبارک ذکر شد در همان حالت مظلومیت مشاهده می‌شود. برای همین است که مظهر مظلومیت کبری در نهایت صلابت ظالمان ارض را مورد خطاب قرار می‌دهند. این اقتدار را میتوانیم در بیانات پر شماری در آثار مبارکه آن حضرت علی‌الخصوص در الواح ملوک و سلاطین خطاب به صاحبان قدرت بیابیم. از جمله در بیانی در این باره می‌فرماید "اسمع ندائی مرة اخرى من شطر سجنی لیخبرک بما ورد علی جمالی من مظاهر جلالی و تعرف صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری." ^{۱۵} در این بیان مبارک مظلوم آفاق از مظلومی سخن می‌گویند که از مظاهر جلال حق، یعنی پادشاهان، بر حضرتشان وارد شده، و در مواجهه با این مظالم، از صبری حکایت مینمایند که مسبوق به قدرت است، و اصطباری که پیشینه‌ای از اقتدار دارد و اگر در این بیان مبارک دقت کنیم در می‌یابیم که این قدرت و اقتدار بر آن صبر و اصطبار که از لوازم مظلومیت در مواجهه با مظالم هستند، سبقت دارند، یعنی این صبر و اصطبار مبتنی و متکی بر آن قدرت و اقتدار هستند. بنابر این مظلومیت حقیقی قدرت و اقتدار قبلی‌ای را همراه دارد که به آن شکوه و عظمت میدهد و عنوان این سخن یعنی «روایت مظلومیت از لسان عظمت» هم اشاره به همین معنا دارد.

بدیهی است که توأم بودن این اقتدار و عظمت با مظلومیت در نزد مظهر ربوبیت باید در آئینه وجود عباد مظلوم هم تجلی و نمود داشته باشد که البته ما در بسیاری از موارد، جلوه‌هایی از این اقتدار را در مواجهه با مظالم، در حیات بسیاری از پیروان این حزب مظلوم مشاهده نموده و می‌نماییم.

یکی از وجوه دیگر این مظلومیت افشاگری در باره مظالم است. همچنان که در ابتدا اشاره شد لسان عظمت در بسیاری از آثار مبارکه خویش، شرح این مظلومیت را حکایت و روایت می‌فرماید و در اینجا نکته قابل تأمل این است که آن حضرت این روایت را برای طیف وسیعی از مخاطبان خود، یعنی از مریم گرفته که از بستگان دلبد ایشان بود تا

نفوس مقدسه دیگری که به ایشان بسیار نزدیک بودند و تا رؤسا و پادشاهان عالم و تا حتی شیخ نجفی که دشمن عنود امرالله بود بیان می‌فرمایند. اما بی شک یکی از دردآورترین جنبه‌های بیان این مظلومیت و اوج این درد آنجا است که آن حضرت برای رفع شبهات جهت حفظ امرالله، شرح مظالم وارده از جانب برادر خود یعنی کسی که به ید عنایت خویش او را پروردند، برای دشمن خویش، یعنی شیخ نجفی، روایت می‌کنند و از آن شیخ می‌نمایند و می‌فرمایند "یا شیخ ان قلمی ینوح لنفسی و اللوح یبکی بما ورد علی من الذی حفظناه فی سنین المتوالیات و کان ان یخدم امام وجهی فی اللیالی و الايام الی ان اغواه احد خدامی الذی سمی بسید محمد ... ورد منهما علی ما صاح به کل عالم و ناح به کل عارف و ذرفت دموع المنصفین ..."^{۱۶} می‌فرمایند ای شیخ همانا قلم من بر من نوحه می‌نماید و لوح گریه میکند از آنچه که بر من وارد شد از جانب کسی که در سال‌های متوالی او را حفظ نمودم، و او شب‌ها و روزها خدمت من را می‌کرد تا این که یکی از خدام من که به سید محمد موسوم است او را اغواء نمود و بعد در ادامه بیان می‌فرمایند از آن دو تن (یعنی میرزا یحیی و سید محمد) بر من وارد شد آن چه که به خاطر آن همه عالمیان فریادی از درد برآوردند و تمام عارفان به واسطه آن نوحه نمودند و اشک‌های انسان‌های منصف به واسطه آن چه که از این دو تن بر من وارد شد جاری شدند. این بیان مبارک مصداق این شعر است که:

من از بیگانگان هر گز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

تصور میکنیم که مصدر صبر و به تعبیر لوح احتراق «صبر العالمین» از ظلم‌های وارده از خویشان خویش به کجا باید رسیده باشد که شرح این مظالم را برای دشمنان خود بیان نماید؟ مظلومی که نه تنها بر شخص ایشان بلکه بر مبنای این بیان مبارک بر امر الهی و بر کل عالم و بر عارفین و بر منصفین و عدالت‌خواهان و بر خود حق وارد آمد. خلاصه مطلب آن که مظلوم آفاق همواره شرح مظلومی را که از جانب دشمنان امر و از سوی اهل نفاق و شقاق و از جانب خویشان و اطرافیان و حتی پیروانشان بر ایشان وارد می‌آمد برای طیف وسیعی از مخاطبان خود، چه خویش و چه بیگانه و چه دوست و دشمن حکایت و روایت می‌فرمودند و در بیان آن، چیزی فروگذار نمی‌نمودند. بر مبنای آن چه که ذکر شد، ظلم‌های وارده بر مظلوم آفاق از جانب افراد مختلفی به عمل آمده است که میتوان آنها را در سه گروه متفاوت جای داد: خویشان و اطرافیان نزدیک، دشمنان خارجی امر، و بالاخره پیروان.

مظلومیت جمال ابهی در قبال اقباء و اطرافیان نزدیک

در قسمت قبلی این مقاله ذکر مختصری از مظالم وارده بر جمال ابهی، از جانب برادر بی وفا شد. بی تردید این ذکر مختصر، هرگز نمی‌تواند بیان‌کننده مظلومی باشد که در طول قریب چهل سال از جانب این برادر بی وفا، یعنی میرزا یحیی، بر آن حضرت وارد آمد. شرح این مظالم را جمال ابهی در بخش وسیعی از آثار پر شمار خود بیان فرموده اند که نشان از اثرات بسیار ناگوار و ویران‌گر این مظالم دارد. برای درک این مطلب کافی است که با یک بررسی مختصر به این نکته واقف شویم که مظلوم آفاق در میان آثار خود

اثری مهم چون «کتاب بدیع» را به جهت رفع شبهات میرزا یحیی و پیروان او اختصاص داده اند و در آخرین اثر مهم خود موسوم به «لوح شیخ» قریب به یک سوم این لوح را و در چهل و دو صفحه، چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم، به شرح اقدامات میرزا یحیی و پیروان او، در جهت تضعیف امرالله و مظالم وارد از جانب ایشان پرداخته اند.

در همان لوح مریم که فقراتی از آن از قبل ذکر شد، جمال قدم از ستم‌هایی سخن به میان می‌آورند که در دوران بغداد از جانب به ظاهر دوستان و احباء بر ایشان وارد آمد، دوستان و احبائی که عمدتاً از پیروان میرزا یحیی بودند و در اثر القانات او عمل می نمودند. آن حضرت در باره ابتلائات خود در آن دوران چنین می‌فرماید: **"ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غل اعداء به غل احباء مبتلا گشتیم و بعد، الله یعلم ماورد علی."** ایشان در این بیان در توصیف شدت بلایای وارده در اثر غل و حسد احباء و در رأس آن میرزا یحیی می‌فرمایند: **و بعد خدا می‌داند که بر من چه وارد شد.** در این بیان علت حدوث این مظالم را «حسد» ذکر می‌فرمایند و در بیانی دیگر در همین لوح مبارک علت حدوث این حسد را مشخص نموده و می‌فرمایند **"شئونات قدرتم سبب حسد اعداء شد و بروزات حکمت غل اولی البغضا."** مظلوم آفاق در این لوح، شرح مختصری از سفر خود به کوه‌های سلیمانیه و بلایائی که بر آن حضرت وارد شد بیان، و سپس علت تصمیم خود را برای این هجرت بیان نموده می‌فرمایند **"دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستیم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضاء ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد."**

این که مظلوم آفاق سنگینی گم‌رشکن غل اعداء و گرانباری زنجیر قره‌گهر را تحمل مینمایند و از آن فرار اختیار نمی‌کنند و این که آن حضرت هم چنان که در یکی از الواح مبارکه در برابر تهدیدات دشمنان خارجی، چنین می‌فرمایند که **"... سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم، از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار، فرار اختیار نکنیم و به دفع اعداء نپردازیم."**^{۱۷} اما چون به غل و حسد احباء دچار می‌شود به یکباره و بی خبر سر به صحرا و بیابان می‌گذارد و هم چنان که خود فرموده خیال بازگشتی هم در سر نداشته، نشان از آن دارد که مظالم وارده به آن حضرت از جانب خویشان و اطرافیان که موجد اصلی آن حسد بود، در کام ایشان به مراتب تلخ‌تر و ناگوارتر و نارواتر از ستم‌هایی بود که از جانب اعداء بر حضرتشان وارد می‌شد، مظالمی که نه تنها در دوران حیات عنصری آن حضرت، بلکه در عهد میثاق و در دوره ولایت حضرت شوقی ربانی از جانب خویشان و اطرافیان ناقض عهد و پیمان بر حضرت مولی‌الوری و بر حضرت ولی امرالله وارد شد. اما تو گوئی که همه آنها تماماً بر نفس مظلوم آفاق وارد آمد. آن حضرت در این لوح همچنین از بی‌توجهی‌ها و بی‌اعتنائی‌هایی که در ایام غیبت و هجرت ایشان از جانب بستگان، از جمله برادران، بر ایشان روا داشته شد مظلومانه گلایه می‌نمایند و می‌فرمایند **"در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر ننموده، بلکه خیال ادراک هم نداشته، مع آن که اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض ..."** همان گونه که میدانیم این بی‌مهری و بی‌اعتنائی و حتی مخالفت با امر مبارک در تمام دوران حیات عنصری آن حضرت ادامه داشت و هم چنان که اشاره شد به نسل

های بعدی از بستگان ایشان و تا دوران ولایت حضرت شوقی ربانی امتداد پیدا نمود و پیشاپیش رنج‌ها و احزانی جان‌گناه بر آن حضرت وارد نمود و تا آن جا که مغایر و مخالف منافع امر مبارک نبود مظلوم آفاق سعی نمود که بر این مظالم وارده از جانب بستگان و نزدیکانی چون کاتب وحی سرپوش بگذارد و این رنج جان‌گناه را به تنهایی تحمل نماید، رویه ای را که ما میتوانیم در مورد مرکز میثاق و ولایت امر هم سراغ داشته باشیم. اما فصل اکبر، در ارتباط با میرزا یحیی، برادر بی وفای حضرت بهاءالله، و اعلان نقض عهد ناقض اکبر در دوره حضرت عبدالبهاء، و تنبیهاتی که حضرت شوقی ربانی در باره نزدیکان خود اعمال نمودند، تنها در زمانی رخ دادند که امرالله از جانب این نافرمانان و ناقضان عهد، در معرض خطر شدید قرار گرفت. چگونه می‌توانیم ابعاد رنج‌های جان‌گاهی را درک کنیم که مظلوم آفاق در زمان حیات عنصری خویش از برادر بی وفای خود، یعنی میرزا یحیی، و بعد از صعود به عالم بالا از فرزند عهد شکن خویش، یعنی ناقض اکبر، و بالاخره از اکثر فرزندان و نوادگان ناقض عهد و نافرمان خود تحمل فرمود؟ کدامین قلم می‌تواند که شرح این رنج و الم را رقم زند؟ و کدامین خامه از عهده بر آید تا در این مقاله شرح این غم جانسوز را بیان نماید؟

مظلومیت مظهر جلال و عظمت در برابر دشمنان خارجی و صاحبان قدرت

در ارتباط با مظلومی که از جانب دشمنان خارجی و صاحبان قدرت ظاهری، یعنی امراء و علماء بر مظلوم آفاق وارد شد و همچنین مظلومیت آن حضرت در برابر این مظاهر اقتدار، هم چنان که از قبل ذکر شد، آن چه که به نحوی بارز مشاهده می‌شود، ظهورات مراتب عظمت و اقتدار آن حضرت در برابر این صاحبان قدرت و افشای مظالم وارده از سوی آنان بر نفس مظهر ظهور و بر احبای مظلوم او و انذارات حق در باره این ستمکاران است. در بیانات مبارکه ای که به روایت این مظلومیت می‌پردازند ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت ضمن بیان شرح رقت‌انگیز این مظالم، نه ترحم بلکه احترام مخاطبین خویش را برمی‌انگیزند و طلب مینمایند و حتی با تجلی جبروت و عظمت الهی رعب و ترس در دل آنان می‌اندازند. از جمله در لوح رئیس که در آن مظلوم آفاق شرح نسبتاً دقیقی از مظلومی را که بر ایشان و همراهان آن حضرت در قلمرو عثمانی وارد آمده است را بیان فرموده و سپس صدر اعظم عثمانی را مورد خطاب و عتاب خویش قرار می‌دهند و خطاب به صدر اعظم می‌فرمایند " ... از این غلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند. مقصود آن است که سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی ... " و در واقع در این بیان ضمن این که در نهایت درجه مناعت طبع بی‌نیازی خود را از او و امثال او بیان می‌فرمایند و تصریحاً بی‌شعوری کسی را که زندانی او بودند به وی گوشزد می‌نمایند، در همین لوح مبارک است که خطاب به وی می‌فرمایند: " همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی، مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی، پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است ... " این رویه را می‌توان در دیگر الواح جمال مبارک

خطاب به صاحبان قدرت ملاحظه نمود که در آنها، آن حضرت ضمن شرح ستم‌هایی که از جانب این صاحبان قدرت ظاهره، بر ایشان وارد آمده است، آنان را ابتدا نصیحت و سپس انذار فرموده و عاقبت شوم ایشان را در صورتی که به انذارات حق توجه نمایند گوشزد می‌فرماید. از جمله در یکی از الواح مبارکه طی بیانی که مطلع آن چنین است **"یا ملک قد کنا بام العراق الی ان حم الفراق توجهننا الی ملک الاسلام بامرہ ..."** شرح سرگونی خود را از بغداد تا مسجونیت خویشتن و همراهان در سجن عکا را شرح داده و روایت ستم‌هایی را که بر ایشان رفته است بیان نموده و در ادامه در نهایت قدرت می‌فرماید **"لو یسترونی فی اطباق التراب یجدونی راکبا علی السحاب و داعیا الی الله المقتدر القدیر"**^{۱۸} یعنی اگر من را در زیر زمین هم پنهان نمایند سوار بر ابر در حالی که دعوت کننده (همه) به سوی خداوند مقتدر بسیار توانا هستم خواهید یافت و به این وسیله بر عدم تأثیر ستم‌های ظالمان در جهت جلوگیری از پیشرفت امر تأکید می‌فرماید. تقریباً در تمام این الواح که خطاب به ظالمان ارض نازل شده است ضمن بیان نصایح و انذارات، بی قدر بودن قدرت و سطوت آنان را گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال در بیانی در این خصوص چنین می‌فرماید **"هل تفرح بما عندک من الزخارف بعد ان تعلم انها ستفنی او تسر بما تحکم علی شبر من الارض بعد ان کلها لم تکن عند اهل البهائم الا کسواد عین نملة میده دعها لاهلها ثم اقبل الی مقصود العالمین"**^{۱۹} می‌فرماید آیا به خاطر گنج‌هایی که در نزد تو است شادمانی می‌کنی؟ پس از آن که می‌دانی همانا آنها به زودی از میان می‌روند؟ و یا از این که بر یک وجب خاک فرمانروائی می‌کنی مسروری؟ بعد از این که همه اینها در نزد اهل بهاء چیزی جز مثل و مانند سیاهی چشم مورچه مرده نیستند؟ آنها را به اهلش واگذار و سپس به سوی مقصود جهانیان روی آور. ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان ضمن این که بی‌ارزشی و بی‌قدری ثروت و دولت ناپلئون را چون سیاهی چشم مورچه مرده در نزد اهل بهاء توصیف می‌فرماید، در ضمن و در حقیقت، انتظار خود از اهل بهاء را هم بیان می‌فرماید، یعنی این که اهل بهاء و حزب مظلوم هم باید در برابر ثروت و قدرت دنیوی، این چنین دیدگاهی را داشته باشند.

در رابطه با علماء هم مظلوم آفاق در آثار خویش شرح مظلومی را که آنان بر علیه مظهر امر و احبای الهی و عالم انسانی روا داشتند به روشنی بیان می‌فرماید و نیت خائنانه و مکر و ریای آنان را افشاء می‌نماید و سنگینی بار گناهانشان را در اثر این مظلوم به آنان نشان می‌دهند و ایشان را نصیحت و انذار می‌فرماید و عاقبت پر وبال این علماء را در صورت عدم قبول دعوت حق و عمل به توبه و انابه پیش چشمشان می‌آورند. مثلاً در لوح شیخ نجفی از زبان او در مناجاتی که به او توصیه می‌نماید که تلاوت کند اعمال سونش را پیش چشمش می‌آورند و نتایج این اعمال را آشکار می‌نمایند و از زبان او طی مناجاتی چنین می‌فرماید: **"ای رب اشهد بظلمی سقطت اثمار سدره عدلک و بنار عصیانی احترقت افنده المقربین من خلقک و ذابت اکباد المخلصین من عبادک فآه آه من بعدی و غفلتی و جهلی و ذلتی و اعراضی و اعتراضی. کم من ایام فیها امرت عبادک و اولیائک علی حفظی و انی امرتهم بضرک و ضر امنائک و کم من لیال فیها ذکرنتی بفظلک و دللتی الی صراطک و انی اعرضت عنک و عن آیاتک"** یعنی ای خدای من

به واسطه ستم من میوه‌های درخت عدل ریختند و به آتش گناه من دل‌های نزدیکان به حق سوختند و کبدهای مخلصین ذوب شدند. پس آه از شقاوت و بی‌رحمی من. پس آه از ستم من. پس آه از دوری من (از حق) و غفلت من و نادانی من و ذلت من و روی گردانی من (از خداوند) و اعتراض من (بر او). چه روزهایی که در آنها بندگان و دوستان را بر نگرهبانی از من فرمان دادی و همانا من ایشان را به زیان‌رساندن به تو و امنای تو فرمان دادم و چه شبهایی که من را به فضیلت یاد نمودی و به راه مستقیمت هدایت فرمودی و همانا من از تو و آیات تو روی برگرداندم.

در یکی دیگر از الواح خطاب به علماء، همین مضامین را می‌توان مشاهده نمود. یعنی ابتدا جمال ابھی ستم‌های این ستمکاران را یک یک پیش چشم آنان می‌آورند و از جمله می‌فرمایند "یا ایها المشهور بالعلم قد افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم و شهد لهم دفاتر الادیان کله و انک انت یا ایها البعید فی حجاب غلیظ." یعنی ای کسی که مشهور به علم هستی فتوا دادی بر کسانی که کتاب‌های عالم بر آنها نوحه نمودند، و گواهی دادند بر آنها دفاتر ادیان (کتب آسمانی) و تو ای بعید و دور از حق در حجاب غلیظی هستی. و در جائی دیگر در همین لوح می‌فرمایند "قد صاح من ظلمک دین الله فیما سواه و انک تلعب و تکون من الفرحین." یعنی همانا دین خدا از ستم تو در آن چه خارج از (طریق) آن رخ داد، فریاد برآورد و همانا تو مثل اطفال بازی میکنی و از مسروران هستی. در جائی دیگر می‌فرمایند "قد قطعت بضعه الرسول و ظننت انک نصرت دین الله." یعنی همانا قطعه ای از گوشت پیغمبر را جدا کردی و گمان نمودی که دین خدا را یاری می‌نمائی. و در مقامی دیگر می‌فرمایند "قد ذاب کبد البتول من ظلمک و ناح اهل الفردوس فی مقام کریم." یعنی همانا کبد حضرت فاطمه ذوب شد از ستم تو و اهل فردوس در مقام کریم نوحه نمودند. در قسمتی دیگر از این لوح این علماء را انداز فرموده و عاقبت حال آنان را پیش چشم ایشان آورده و چنین می‌فرمایند "یا غافل لاتطمئن بعزک و اقتدارک مثک کمثل بقیه اثر الشمس علی رئوس الجبال سوف یدرکه الزوال من لدی الله الغنی المتعال. قد اخذ عزک و عز امثالک و هذا ما حکم من عنده ام‌الالواح." یعنی ای غافل به عزت و اقتدارت مطمئن مباش مثل تو مانند باقی‌مانده اشعه خورشید بر سر کوه است. از جانب خداوند غنی و متعال، زوال آن را در بر خواهد گرفت و نابود خواهد شد. همانا عزت تو و امثال تو گرفته شد و این چیزی است که ام‌الالواح از جانب او (خداوند) به آن حکم داد.

مظلومیت مظهر مظلومیت کبری در برابر احباء

اما مظلومیت جمال ابھی در مواجهه با دوستان و پیروان خویش، حکایت شگفت دیگری دارد و موضوعی است که شاید بیشتر باید مد نظر ما پیروان آن حضرت به عنوان حزب مظلوم باشد.

نگارنده این سطور شاید تصور کند که مظالم وارده بر مظلوم آفاق تنها از جانب دشمنان خارجی چون علماء و امرآ و دشمنان داخلی چون ناقضان عهد و اهل نفاق اتفاق افتاده و می‌افتد، و شاید هرگز به ذهنش خطور ننماید که خود نیز ممکن است به نحوی ستمی بر محبوب مظلوم خویش وارد آورد، اما باید گفت که نه چنین است.

در مقدمه این مقاله ذکر شد که ظلم به معنی تضییع حق است، و مظاهر مقدسه نفس حق هستند و هر عملی که از جانب بندگان بر خلاف اراده ایشان که عین حق است سر زند، ظلمی است که بر ایشان روا داشته شده است، و این عمل خلاف اراده ایشان، نه تنها از جانب امراء و علماء، بلکه می‌تواند از جانب پیروان آن حضرت نیز سر زند، که برای حضرتش به مراتب ناگوارتر و سخت‌تر از اعمال دشمنان است و در این خصوص میتوان مثال‌های متعددی از اعمالی را ذکر نمود که از جانب احباء سر زدند که در واقع ستم‌هایی بودند که از جانب پیروان حزب مظلوم بر مظلوم آفاق وارد آمدند. از جمله بعد از واقعه تلخ قتل چند نفر از ازلی‌ها در عکا که منجر به احضار حضرت بهاء‌الله به مقر حکومت و بازداشت موقت و بازجویی از ایشان شد، آن حضرت در طی لوحی چنین فرمودند: **"لیس ضری سجنی بل عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الی و یرتکبون ما ناح به قلبی و قلمی ... لیس ذلتی سجنی لعمری انه عز لی بل الذله عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم."**^{۲۱} می‌فرمایند ضرر و زیان وارده بر من، زندانی شدن من نیست، بلکه عمل احبای من است که خودشان را به من نسبت می‌دهند و مرتکب می‌شوند آن چه را که قلب و قلم من از آن نوحه نمود ... ذلت من زندان من نیست. سوگند به جانم به درستی که آن عزتی برای من است. بلکه ذلت، عمل کسانی است که خود را به ما نسبت می‌دهند و در اعمالشان از شیطان پیروی می‌نمایند. علی‌رغم شأن نزول این بیان، باید توجه داشت که آن چه آن حضرت در این خصوص بیان فرموده اند می‌تواند برای همه مکان‌ها و زمان‌ها صادق باشد. ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان در دو موضع، آن حضرت تأکید می‌فرمایند که ضرر و ذلت ایشان زندانی شدنی نیست که دو پادشاه مستبد برای ایشان روا داشته اند، بلکه عمل احبائی است که خود را به ایشان نسبت می‌دهند، اعمالی که قلب و قلم مظلوم آفاق از آن نوحه می‌نمایند. توجه داشته باشیم که در اینجا دیگر پای دشمنان خارجی و داخلی امر در میان نیست، بلکه پای کسانی در میان است که در زمره احباء محسوب می‌شوند و ادعای ایمان می‌نمایند. جمال قدم در یکی دیگر از بیانات خود به اعمال کسانی اشاره می‌فرمایند که ادعای ایمان دارند، اما با اعمالشان ذیل اطهر را در میان مردم آلوده کرده اند و چنین می‌فرمایند: **"محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت می‌فرماید، بسی از نفوس ادعای ایمان نموده اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آلوده شد ..."** («دریای دانش»، ص ۱۰۴)

در اینجا ذکر این نکته لازم است که انگیزه و عامل چنین اعمالی که قلب و قلم جمال قدم از آن شکایت و نوحه می‌نمایند، لزوماً سوء نیت عاملان آن نبوده است، بلکه انگیزه این اعمال می‌تواند از طرفی غفلت آن احباء در برابر نفس و هوی، و از سوی دیگر بی‌تدبیری و بی‌عقلی و عدم رعایت حکمت از جانب آنان باشد.

در رابطه با غفلت در برابر نفس و هوی، مظلوم آفاق در بیانی از ستم و جفائی سخن می‌گویند که در اثر این غفلت می‌تواند از جانب گروهی از بندگان و پیروان آن حضرت بر ایشان وارد آید و در این خصوص چنین می‌فرمایند: **"ای پسران غفلت و هوی دشمن مرا در خانه من راه داده اید و دوست مرا از خود رانده اید. چنان چه حب غیر مرا در دل منزل داده اید بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمایید. دوستان ظاهر نظر به**

مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند، **ولکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لا تحصی قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید...**^{۲۲}

در این بیان، خداوند کسانی را مورد خطاب خود قرار می‌دهد که در اثر این غفلت، فریب نفس را می‌خورند و دشمن خدا را در خانه او، یعنی قلب خود، راه میدهند و در نتیجه دوست او را از این منزل بیرون میکنند، چرا که به فرموده حق در بیانی دیگر **"اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب ننگند."**^{۲۳} و این دشمن میتواند طیف وسیعی از آمال دنیوی ما باشد که ما آنها را در قلب خود راه می‌دهیم، و بعد در این بیان، این ابناء غفلت و هوی را نصیحت می‌فرماید که به بهشت او روی آورند و آنگاه حق تعلق خاطر خویش را به خلق ابراز می‌دارد و می‌گوید دوست معنوی شما را به خاطر خودتان دوست دارد و در اینجا مراتب تعلق خود را به خلق خود بیان می‌دارند و سپس مظلومیت خود را در راه هدایت ما به یاد ما می‌آورد و آن را برای ما حجت قرار می‌دهد و بالاخره می‌فرماید که به چنین دوستی که به خاطر شما تحمل بلایای بی شمار نمود جفا و ظلم نکنید. میدانیم که بر مبنای آن چه که در کتب آسمانی و از جمله آثار بهائی ذکر شده است قلب انسان منزل خداوند است، یعنی جایگاه نزول او. حال در نظر بیاوریم خانه ای را که صاحب آن هستیم و منزل‌گاه ما است به کسی امانت بدهیم و چون بخواهیم وارد آن بشویم ببینیم آن شخص خانه را به دشمن ما سپرده است. آیا ظلم و ستمی بالاتر از این برای ما قابل تصور هست؟ لذا باید شدیداً متوجه و مراقب باشیم که هنگامی که اراده غیر او را در قلب خود جای می‌دهیم در حقیقت ستمی را در اثر غفلت و هوی بر جمال ابهی وارد می‌آوریم، ستم و جفائی را که حق در این بیان به صراحت از آن نام می‌برد.

بیاناتی که در آنها چه تلویحاً و چه تصریحاً از ظلمی که ممکن است از جانب بندگان بر صاحب اصلی حق وارد آید سخن به میان می‌آید، پر شمار هستند، مخصوصاً آنجا که این بندگان با استفاده از نعمتهائی که حق به ایشان بخشیده باعث آزردهائی او میشوند. از جمله در بیانی در این خصوص چنین می‌فرماید **"ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی. پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی. شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی."**^{۲۴} در بیانی دیگر به لسان عربی در یکی از الواح مندرج در مجموعه آیات الهی، خطاب به یکی از احبای الهی پیامی مظلومانه ای را به احبای خود میدهند و در بیانی به این مضمون می‌فرمایند که بگو ای قوم، این غلام را نفروشید، نه به این دنیا و نه به آخرت. و سپس قسم یاد می‌نمایند و می‌فرمایند که تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین‌ها است با یک موی این غلام برابری نمی‌نمایند.^{۲۵}

در هر حال در تعداد پر شماری از بیانات مبارکه مظهر مظلومیت کبری از آنچه که به واسطه احباء بر ایشان رفته است گله و شکایت می‌نمایند و از جمله در مطلع یکی از الواح خود چنین می‌فرماید: **"یا سمندر لو تطع بحزنی لتنوح لنفسی بما ورد علی من الذین ادعوا حبی. ان الظالم عمل ما ناح به قلبی و قلمی و نزلت عبرات عیون العدل فی ایامی..."**^{۲۶} می‌فرماید ای سمندر اگر اندوه مرا دریابی همانا به خاطر آنچه که از جانب

مدعیان دوستی من بر من وارد آمد نوحه می‌نمائی. همانا (آن) ستمکار عمل نمود آنچه را که به واسطه آن، قلب من و قلم من نوحه نمود و اشکهای دیدگان عدل و دادگری در روزگار من فرو ریختند.

همان گونه که اشاره شد عامل دیگری که میتواند موجب شود تا ما بر مظلوم آفاق ستم روا داریم، عدم رعایت حکمت و بی‌تدبیری ما است که در فقراتی از بیانات مبارکه جمال ابهی از این بی‌حکمتی‌ها و بی‌تدبیری‌ها شکایت می‌کنند، و از جمله در بیانی در این خصوص چنین می‌فرمایند: "در اکثری از الواح کل را به حکمت امر نمودیم، معذالک در بعضی از مدن و قری، ظاهر شد آن چه که سبب فزع مقربین و جزع مخلصین گشت^{۲۷}..."

در بیانی دیگر در باره ضرری که اختلافات بین احباء و بی‌حکمتی آنان بر اساس امر وارد آورده چنین می‌فرمایند: "... حال تفکر نمایند حق در چه مقام از سمو حکمت و علو مرحمت است و ناس در چه مقام، کل را به محبت و وداد امر نمودیم، به اختلاف برخاستند، و به حکمت دعوت فرمودیم، اجابت ننمودند، چنان چه شنیده اید که در بعضی از بلاد اختلاف مابین احباب ظاهر و همچنین در بعضی مدن خلاف حکمت مشهود، چنانچه ضوضاء مشرکین و منافقین در اماکن معلومه که خود آن جناب مذکور داشتید مرتفع شد، سبب نفی احباء الله از عراق، اجتماع بوده و همچنین علت نفی از ارض سر، مع ذالک آن چه نهی می‌شود احدی اصغاء ننموده و نمینماید الا من شاء الله. اگر چه نفی علت اثبات شده و خروج سبب انتشار امر الله گشته و لکن چون ضر اجتماع به اصل شجره وارد است، باید دوستان حق از آن اجتناب نمایند و اراده خود را در اراده او فانی سازند...^{۲۸}"

شگفت آن که تظلمات مظلوم آفاق در برابر ستم‌هایی که از جانب بندگان بر ایشان وارد شده و می‌شود لحنی نه مقتدرانه، همچنان که در مقابل صاحبان قدرت بیان شده است، دارد، بلکه با حالتی گلایه‌آمیز و مظلومانه ابراز می‌گردند و در نهایت رأفت و محبت بیان می‌شوند، هر چند که ستم‌های احباء و پیروان آن حضرت بر ایشان بمراتب گران‌تر از مظلومی بوده که دشمنان امر و صاحبان قدرت بر حضرت و امر او و احبای او روا داشته و می‌دارند.

در رابطه با مظلومیت حضرت بهاء الله در برابر احباء و بندگان خود که از آن سخن به میان آمد، آن چه را که به عنوان پیروان مظلوم آفاق و حزب مظلوم او باید همیشه مد نظر داشته و شدیداً مراقب آن باشیم آن است که مبدا ما که باید آیت مظلومیت باشیم و در این سبیل به او تاسی کنیم بر عکس کاری کنیم که در مقابل مظهر مظلومیت، در نقش ظالم و ستمکار ظاهر بشویم و به چنین دوستی جفا روا داریم، خانه او را به دیگری واگذاریم و گلویش را بخرایشیم و او را در بازار این جهان مادی جهت رسیدن به آمال دنیوی خود بفروشیم و طوری رفتار نماییم که همان گونه که او در دوران حیات عنصری خویش بی خبر از میان دوستان و بستگان خود سر به بیابان نهاد، در این هنگام نیز روح با عظمتش ما را ترک نماید و از میانمان رخت بریندد. با یادآوری مطلبی که در آغاز سخن گفته شد، یعنی این که هر هنگام که ما برخلاف اراده او فکری میکنیم و یا سخنی می‌گوئیم و یا

عملی را مرتکب می‌شویم، در حقیقت حق او را ضایع نموده ایم و بر او ستمی روا داشته ایم، به یاد داشته باشیم که اگر غفلت کنیم و فریب هوی و هوس خود را بخوریم، در زمره «پسران غفلت و هوی» محسوب می‌شویم و به دوست حقیقی جفا می‌کنیم.

جمال ابهی در یکی از بیانات مبارکه خویش آثار ظلمی را که به واسطه همه ظالمان از هر گروه و قشری بر آن حضرت وارد گشته و در وجود مبارکش باقی مانده به زبان خویش این گونه توصیف می‌فرماید: " ... قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شود، جمال قدم را نمی‌شناسی، بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نظارتش تمام شده، تالله قلب و فواد وحشا، جمیع آب شده و لکن بقوه اله بین عباد حرکت می‌نمایم ..."^{۲۹}

در این دویستمین سالگرد ولادت حضرت بهاء الله به یاد مظلومیت کیرای آن جمال ابهی هستیم، مظلومیتی که چون آیات تدوینی او اعظم آیت تکوینی او و حجت بر حقانیت او است. در زمان حاکمیت این تمدن مادی ستمگر، و در روزگاری که به فرموده حق "... ناله عدل بلند است و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده ..."^{۳۰} و دخان تیره ظلم و اعتساف، اطراف و اکناف جهان را فرا گرفته، ما پیروان حزب مظلوم باید ناظر به مراتب مظلومیتی باشیم که از آن مظلوم آفاق بمنصه ظهور رسید و مادام که مظلومیت به معنی فدا نمودن آگاهانه و مشتاقانه حق خویشتن، یعنی حقی که خداوند به ما اعطاء نموده است و به رسم امانت به ما سپرده است می‌باشد، برای تحقق نوایای الهی، باید سعی کنیم تا به مظلوم آفاق تاسی نمائیم و در ارتباط با این معنا در اثر اقدام او طی طریق نمائیم.

چه خوش است که این سخن را با قسمتی از لوح مبارکی از جمال اقدس ابهی به پایان ببریم و حسن ختام بخشیم که سرآغاز این مقاله به طراز مطلع آن مزین شد، و در عین حال چکیده و خلاصه ای گویا از روایت مظلومیت مظلوم آفاق و مظهر مظلومیت کبری، جمال اقدس ابهی از لسان خود آن محبوب بی همتا است.

"الاقدمس الابهی ای امة الله، اگر از منزل پرسى سجن، و اگر از غذا پرسى، بلايا و محن، و اگر از جسد پرسى، در ضعف، و اگر از روح پرسى، در سرور و فرحى که مقابله نمى نمايد بان سرور من على الارض. حبس را قبول فرموديم تا گردن‌های عباد، از سلاسل نفس و هوى فارغ شود، و ذلت اختيار نموديم تا عزت احباء از مشرق اراده اشراق نمايد. همچو مدان که حق عاجز است، قسم باسم اعظم که اگر اراده نمايد ارواح جمیع امم را، بکلمه اخذ نمايد، معذالك از ظلم ظالمين چشم پوشيد و حمل بلاياي لا تحصي فرموده، تا کل را بمدینه باقیه ابدیه کشاند، لا يعلم ذالك الا اولو الالباب ..."^{۳۱}

مآخذ و توضیحات

- ۱- لوح رحمت، از الواح نازله در بغداد.
- ۲- حکماء معتقد به سه قسم علاقه هستند: علاقه «علیت»، یعنی علاقه علت به معلول؛ علاقه «معلولیت»، یعنی علاقه معلول به علت؛ و علاقه «معیت»، که بین دو جزئی برقرار است که هیچ یک علت و معلول دیگری نیستند، مانند تعلق روح به جسد یا جسم (نقل از «رشحات حکمت» تألیف عزیزالله سلیمانی).
- ۳- این عبارت عنوان یکی از مباحث مفاوضات است.
- ۴- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۹۹.
- ۵- «لوح شیخ نجفی»، ص ۵.
- ۶- لوح مبارک سلطان
- ۷- «مجموعه الواح طبع مصر»، ص ۱۶۰.
- ۸- «قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۹- لوح شیخ نجفی.
- ۱۰- «دریای دانش»، ص ۱۳۳.
- ۱۱- این مطلب اشاره دارد به بیان حضرت اعلیٰ در «صحیفه اصول و فروع» که چون در عالم رویا مشاهده نمودند که از خون گلوی بریده حضرت امام حسین (ع) هفت قطره نوشیدند به رسالت خود عارف گشتند.
- ۱۲- لوح ثانی ناپلئون.
- ۱۳- لوح رحمت.
- ۱۴- لوح شیخ نجفی.
- ۱۵- لوح امپراتور روس.
- ۱۶- لوح شیخ نجفی.
- ۱۷- لوح شکر شکن.
- ۱۸- لوح ثانی ناپلئون.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- لوح برهان.
- ۲۱- «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۴۰۴.
- ۲۲- کلمات مکنونه فارسی.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- «آیات الهی»، نقل به مضمون. این بیان طی لوحی با این عبارت ذکر شده " ... قل لا تشترُوا الغلام ... "
- ۲۶- کتاب «آیات بینات»، ص ۱۱۶.
- ۲۷- همان، ص ۱۴۰.
- ۲۸- «لئالی الحکمة»، ص ۳۶۸.

۲۹- «مآنده آسمانی»، ج ۸، ص ۳۷.

۳۰- «دریای دانش»، ص ۵۴.

۳۱- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۷، ص ۵.